

ارزیابی انسجام درونی نظریه یگانه‌انگاری راسلی در باب رابطه ذهن و بدن

هادی قهار*

حسین شیخ‌رضایی**

چکیده

یگانه‌انگاری راسلی، عنوان یکی از جدیدترین نظریه‌های فلسفه ذهن است. این نظریه مدعی غلبه بر مشکلات نظریه‌های فیزیکی‌انگار و دوگانه‌انگار است. به طور خاص مشکل عمده فیزیکی‌انگاری، در تبیین آگاهی پدیداری است. یگانه‌انگاری راسلی بر اساس یک فهم هستی‌شناختی متفاوت از جهان، مدعی است ویژگی‌های درونی (ذاتی) اشیای فیزیکی که تا کنون مورد غفلت نظریه‌های فیزیکی واقع شده‌اند، منشأ ظهور آگاهی پدیداری هستند. بر این اساس، یگانه‌انگاری راسلی مدعی ارائه تبیینی مناسب از آگاهی پدیداری است که با جهان فیزیکی، یکپارچه است. در این مقاله به صورت‌بندی دو نسخه اصلی این نظریه یعنی یگانه‌انگاری راسلی پدیداری و یگانه‌انگاری راسلی مقوم پدیداری و نقد و بررسی آنها می‌پردازیم. بررسی‌ها نشان می‌دهد این نظریه علی‌رغم مزیت‌های جدی مثل کنارگذاشتن شکاف معرفتی بین حقایق پدیداری و حقایق فیزیکی دچار مشکلات جدی‌ای مثل مسئله ترکیب است. واژگان کلیدی: یگانه‌انگاری راسلی، همه‌روان‌دارانگاری، فیزیکی‌انگاری، ویژگی‌های فیزیکی، ویژگی‌های پدیداری، ویژگی‌های مقوم پدیداری.

۱۲۷

ذهن

ارزیابی انسجام درونی نظریه یگانه‌انگاری راسلی در باب رابطه ذهن و بدن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* دکتری فلسفه ذهن مؤسسه آموزش عالی علوم شناختی (نویسنده مسئول).

mhghahar2020@gmail.com

sh_rezaee@yahoo.com

** استادیار گروه فلسفه مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

تاریخ تأیید: ۹۹/۴/۲۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۱

مقدمه

به لحاظ تاریخی می‌توان گفت جرقه «یگانه‌انگاری راسلی» با نقدی که لایب‌نیتس به دیدگاه دکارت درباره حقیقت جوهر جسمانی وارد کرد، شروع شد. دکارت معتقد بود امتداد در طول، عرض و عمق، مقوم ماهیت جوهر جسمانی است و لایب‌نیتس این دیدگاه را دارای اشکال می‌دانست. به نظر او «امتداد در جهت‌های سه‌گانه»، یک «ویژگی درونی»، اما نسبی برای اشیاست و هر شیء واقعی علاوه بر «ویژگی‌های بیرونی» یا «ویژگی‌های درونی نسبی» باید حداقل یک «ویژگی درونی مطلق» داشته باشد (آلتر و ناگاساوا، ۲۰۱۵، ص ۱۸). لایب‌نیتس دیدگاه دکارت درباره جهان فیزیکی را ناقص و غیر واقعی می‌داند؛ چراکه ویژگی درونی مطلق ماده را در نظر نمی‌گیرد. تورین آلتر معتقد است این اشکال لایب‌نیتس به دکارت، اشاره به «ساختارگرایی نظریه فیزیکی»، یکی از مبانی نظریه یگانه‌انگاری راسلی است. آلتر بر این اساس معتقد است لایب‌نیتس همه عناصر اصلی نظریه یگانه‌انگاری راسلی را معرفی کرده، بنابراین او اولین یگانه‌انگار راسلی است (آلتر و پیربوم، ۲۰۱۹).

پیش‌قراول این نظریه در قرن بیستم، برتراند راسل است. ایده‌های اصلی نظریه یگانه‌انگاری راسلی، مثل «ساختارگرایی نظریه فیزیکی» و «غفلت از ویژگی مطلقاً درونی اشیا» به دیدگاه‌های او در کتاب *تحلیل ماده* (۱۹۲۷) و دیگر آثار وی بر می‌گردد. از دیدگاه راسل نظریه فیزیکی* در فهم جهانی که سرشار از رویدادهاست، به صورت شدیداً «انتزاعی» پیش رفته است: «جهان فیزیکی، صرفاً بر اساس مشخصه‌های انتزاعی خاصی از ساختار فضا-زمان درک شده است» (راسل، ۱۹۴۸، ص ۲۲۴). «این در حالی است که نه اشیایی که در این ساختار فضا-زمان هستند و نه خود این ساختار فضا-زمان برای ما مستقیماً قابل درک نیستند» (استابنبرگ، ۲۰۱۵، ص ۵۹). به عبارت بهتر،

* منظور از «نظریه فیزیکی» همه علوم است که فهمی درباره جهان فیزیکی به ما می‌دهند. در فضای نظریه یگانه‌انگاری راسلی هر کجا واژه «فیزیک» به کار می‌رود، علاوه بر فیزیک، شامل علوم چون شیمی، زیست‌شناسی و دیگر علوم تجربی نیز می‌شود.

نظریه فیزیکی در فهم جهانی که در آن تنها رویدادها وجود دارند، تنها موفق به شناخت روابط میان این رویدادها شده است و از ویژگی‌های درونی و ذاتی آنها غفلت کرده است. به نظر وی فیزیک نظری صرفاً معادله‌هایی را تعیین می‌کند که به وسیله آنها بتوان ساختار ارتباطی میان رویدادها را مشخص کرد. این معادله‌ها بخش مهمی از طبیعت را نشان می‌دهند؛ اما نظریه فیزیکی بخش مهم دیگری را مغفول گذاشته است. هر کدام از این رویدادها دارای ویژگی‌های درونی‌ای هستند که مبدأ و منشأ آن روابطی هستند که معادله‌ها آن را تعیین می‌کنند. فیزیک هیچ نکته‌ای که به فهم این ویژگی‌های درونی کمک کند، به ما ارائه نمی‌کند (راسل، ۱۹۲۷، ص ۱۰ و ۱۹۵۹، ص ۱۷-۱۸). این دو نکته یعنی «ساختارگرایی نظریه فیزیکی» و «غفلت از ویژگی مطلقاً درونی اشیا» دو رکن اصلی نظریه یگانگانگاری راسلی هستند.

دیوید چالمرز (۲۰۰۲) به عنوان اصلی‌ترین مطرح‌کننده این نظریه در سال‌های اخیر در کتاب **فلسفه ذهن: مطالعات کلاسیک و معاصر** این نظریه را به صورت زیر تعریف می‌کند:

[یگانگانگاری راسلی] دیدگاهی است که طبق آن آگاهی، توسط ویژگی‌های درونی اشیا فیزیکی بنیادین، یعنی توسط پایه‌های مقوله‌ای توانش‌های فیزیکی بنیادین ساخته شده است. طبق این دیدگاه، ویژگی‌های پدیداری یا مقوم‌پدیداری در سطح بنیادین واقعیت فیزیکی جای گرفته‌اند و به یک معنا، اساس خود واقعیت فیزیکی هستند (چالمرز، ۲۰۰۲، ص ۲۶۵).

در این تعریف، اشیا فیزیکی موجود در جهان، به دو دسته اشیا پایه و اشیا غیر پایه تقسیم می‌شوند. اشیا پایه که اشیا بنیادین یا اشیا خردفیزیکی نیز نامیده می‌شوند، سازنده اشیا غیر پایه یا اشیا کلان‌فیزیکی هستند. اشیا پایه که ما در زندگی عادی با آنها سروکار داریم، هر کدام، یک شیء غیر پایه هستند که از ذرات بنیادین فیزیکی ساخته شده‌اند؛ برای مثال وجود فیزیکی یک انسان، یک شیء کلان‌فیزیکی است که متشکل از ذرات بنیادین فیزیکی است.

اشیای خردفیزیکی یا همان ذرات بنیادین فیزیکی، دارای دو دسته ویژگی هستند: ویژگی‌های ساختاری فیزیکی و ویژگی‌های مقوله‌ای. چنان‌که قبلاً بیان شد، ویژگی‌های فیزیکی ساختاری، ویژگی‌هایی هستند که نظریه فیزیکی آنها را ارائه می‌کند و با عناوینی مثل ویژگی‌های ارتباطی، توانشی و بیرونی نیز از آن یاد می‌شود. ویژگی‌های مقوله‌ای نیز - چنان‌که قبلاً بیان شد - ویژگی‌هایی هستند که وجود دارند؛ اما نظریه فیزیکی از شناخت آنها غفلت کرده است. این ویژگی‌ها گاهی با نام‌های قطعی، غیر ارتباطی، قطعی (غیر مشروط) و درونی نیز مطرح می‌شوند.

بر این اساس طبق تعریف چالمرز، یگانه‌نگاری راسلی دیدگاهی است که طبق آن ذرات بنیادین، علاوه بر ویژگی‌های ارتباطی، دارای ویژگی‌های درونی نیز هستند و این ویژگی‌های درونی پایه ویژگی‌های ارتباطی هستند. رکن دوم تعریف چالمرز این است که ویژگی‌های درونی، پدیداری یا مقوم‌پدیداری هستند؛ به عبارت دیگر واقعیت‌های فیزیکی طبق این نظریه، پایه همه واقعیات فیزیکی هستند.

الف) صورت‌بندی نظریه یگانه‌نگاری راسلی

به طور خلاصه نظریه یگانه‌نگاری راسلی را می‌توان در قالب چهار گزاره زیر بیان کرد:

(۱) اشیای فیزیکی پایه دارای دو دسته ویژگی هستند:

(a) ویژگی‌های ارتباطی است - که نظریه فیزیکی آنها را ارائه می‌کند.

(b) ویژگی‌های درونی - که نظریه فیزیکی از آنها غافل است.*

ویژگی‌های درونی، آن دسته از ویژگی‌های اشیا هستند که اشیای آنها را بدون در نظر گرفتن دیگر اشیا و فی نفسه دارند (لوئیس، ۱۹۸۶، ص ۶۱). جهانی که اشیای

* این دو دسته مفهوم، به گونه‌های مختلفی مثل: توانشی / قطعی، ارتباطی / غیر ارتباطی، بیرونی / درونی، ساختاری / غیر ساختاری انجام شده است. روشن است که این دسته‌بندی‌ها به طور کامل بر هم منطبق نیست. البته در تعیین مرز دقیق این دوگانه‌ها نیز مناقشات فراوانی وجود دارد. در حالی که می‌توان در مورد این مرزبندی بحث مفصلی انجام داد، به دلیل آنکه تمرکز این رساله روی این مسئله نیست، در اینجا به آن نمی‌پردازم. آنچه در اصل نظریه یگانه‌نگاری راسلی اهمیت دارد، پذیرش اصل این دو دسته ویژگی‌هاست.

موجود در آن فاقد ویژگی‌های درونی باشند، نامعقول‌تر از جهانی است که در آن توان علی‌اشیا، منشائی درونی و غیر ارتباطی دارند (چالمرز، ۱۹۹۶، ص ۱۵۳).

۲) ویژگی‌های درونی پایه ویژگی‌های ارتباطی (فیزیکی یا ساختاری) هستند. یعنی همه ویژگی‌هایی که نظریه فیزیکی بیان می‌کند، کاملاً به واسطه ویژگی‌های درونی به دست آمده‌اند.

گزاره‌های اول و دوم در واقع بیان مبانی هستی‌شناختی نظریه یگانگانگاری راسلی است.

۳) آگاهی پدیداری توسط ویژگی‌های درونی ساخته شده است.

این گزاره، اصل ادعای نظریه یگانگانگاری راسلی در حوزه رابطه ذهن و بدن است. ادعای نظریه یگانگانگاری راسلی درباره رابطه ذهن و بدن، همان نکته‌ای است که نظریه فیزیکی‌انگار در تبیین آن دچار اشکال شده است و از این منظر، یگانگانگاری راسلی رقیب فیزیکی‌انگاری شمرده می‌شود.

۴) حداقل برخی ویژگی‌های درونی، پدیداری (یا مقوم‌پدیداری) هستند.

بر این اساس می‌توان نظریه یگانگانگاری راسلی را به شکل زیر صورت‌بندی کرد:
 RM - یگانگانگاری راسلی در جهان ممکن w صادق است اگر و تنها اگر حداقل «برخی» ذرات بنیادین فیزیکی در این جهان، غیر از ویژگی‌های فیزیکی P ، حداقل برخی ویژگی‌های دیگر مثل X وجود دارد؛ به گونه‌ای که X پایه ویژگی‌های فیزیکی آن ذرات و نیز پایه ویژگی‌های کلان پدیداری در آن جهان باشند.

اینجا ویژگی‌های فیزیکی (P)، ویژگی‌هایی هستند که نظریه فیزیکی عهده‌دار کشف و معرفی آنهاست و در فصل‌های گذشته با عناوینی مثل ویژگی‌های ساختاری، توانشی و ارتباطی از آنها یاد شد.

ویژگی‌های دیگر که با نماد (X) نشان داده شده است، ویژگی‌های درونی ذرات بنیادین است که در ادبیات این نظریه با عناوینی مثل ذاتی، غیر ارتباطی، مقوله‌ای، غیر ساختاری و غیره از آن یاد می‌شود. طبق تعریف X ها پایه P ها هستند. برای تعیین

ماهیت ویژگی‌های درونی (Xها) در ادبیات نظریه یگانه‌انگاری راسلی دو پیشنهاد اصلی وجود دارد که مبتنی بر آن دو نسخه اصلی این نظریه، یعنی یگانه‌انگاری راسلی پدیداری و یگانه‌انگاری راسلی مقوم پدیداری به وجود آمده است. اولی ویژگی‌های درونی را پدیداری در نظر می‌گیرد و دومی آنها را مقوم پدیداری معرفی می‌کند. چالمرز پیشنهاد دوم را بر اساس اشکالی که به پیشنهاد اول وارد می‌شود، مطرح می‌کند؛ به عبارت دیگر اگر پیشنهاد اول را به دلیل مشکل خاصی به نام همه‌روان‌دارانگاری نپذیریم، نوبت به پیشنهاد دوم، یعنی مقوم پدیداری دانستن ویژگی‌های درونی می‌رسد. این دو گزینه در ادامه این مقاله بررسی خواهد شد.

ویژگی‌های فیزیکی ذرات بنیادین یا ویژگی‌های خردفیزیکی وقتی مجتمع بشوند در حدی که یک شیء فیزیکی مثل میز یا گیاه یا حیوان را شکل بدهند، درواقع ویژگی‌هایی کلان فیزیکی را شکل داده‌اند. ویژگی یک میز بودن، یک ویژگی کلان فیزیکی است که ذرات بنیادین فیزیکی آنها را شکل داده‌اند. برخی ویژگی‌های کلان فیزیکی مثل فیزیک یک انسان، با برخی ویژگی‌های پدیداری همراه هستند. جسم یک انسان همراه با ویژگی‌ای مثل آگاهی در انسان است. این گونه ویژگی‌های پدیداری را ویژگی‌های کلان پدیداری می‌نامیم. طبق تعریف بالا، ویژگی‌های درونی (Xها) پایه ویژگی‌های کلان پدیداری نیز هستند.

کلمه «دیگر» در تعریف بالا به تفاوت دو دسته ویژگی‌های و نبود این‌همانی میان آنها اشاره دارد. استفاده از متغیر X برای اشاره به ویژگی‌های درونی به دلیل پیشنهادی مختلفی است که برای ویژگی‌های درونی مطرح شده است و ما اینجا به دو مورد از اصلی‌ترین این پیشنهادها می‌پردازیم.

ب) یگانه‌انگاری راسلی پدیداری

دیوید چالمرز معتقد است تصویر جهان بدون ویژگی‌های درونی، نامعقول است. او در مسیر یافتن گزینه‌هایی برای تعیین ماهیت ویژگی‌های درونی اشیا، به این نتیجه می‌رسد که بهترین گزینه، ویژگی‌های پدیداری هستند. ویژگی‌های پدیداری، اولاً غیر ارتباطی

شمرده می‌شود؛ ثانیاً ما به آنها دسترسی مستقیم داریم:

تنها یک دسته از ویژگی‌های درونی غیر ارتباطی وجود دارد که ما مستقیماً با آن آشنا هستیم و آن، ویژگی‌های پدیداری است. طبیعی است که احتمال بدهیم بتوان رابطه یا حتی همپوشانی‌ای بین ویژگی‌های درونی نامشخص اشیای فیزیکی و ویژگی‌های درونی آشنای تجربه وجود داشته باشد... این ایده ابتدائاً غیر واقع‌بینانه به نظر می‌رسد؛ اما با تأمل بیشتر چنین نیست. با این همه ما واقعاً هیچ ایده‌ای درباره ویژگی‌های درونی اشیای فیزیکی نداریم. ماهیت این ویژگی‌ها فراتر از آن است که [به راحتی] به چنگ آید و ویژگی‌های پدیداری همانند دیگر گزینه‌ها [می‌تواند] یک گزینه باشد (چالمرز، ۱۹۹۶، ص ۱۵۳-۱۵۴). به نظر چالمرز هرچند شواهد مستقیمی به نفع این گزینه وجود ندارد، شواهد جدی‌ای هم علیه آن وجود ندارد؛ البته برای جدی گرفتن آن می‌توان نشانه‌های خوبی پیدا کرد (همو، ۲۰۱۵، ص ۲۴۷).

بر این اساس یگانگانگاری راسلی پدیداری را می‌توان به صورت زیر بازنویسی کرد:

«PRM- یگانگانگاری راسلی پدیداری در جهان ممکن w صادق است اگر و تنها اگر حداقل "برخی" ذرات بنیادین فیزیکی در این جهان، غیر از ویژگی‌های فیزیکی P ، برخی ویژگی‌های خرد پدیداری داشته باشد؛ به گونه‌ای که این ویژگی‌های خرد پدیداری پایه ویژگی‌های فیزیکی آن ذرات و نیز پایه ویژگی‌های کلان پدیداری در آن جهان باشند».

استفاده از عبارت «خردپدیداری» در صورت‌بندی بالا به دلیل فرق گذاشتن بین ویژگی‌های پدیداری موجود در سطح ذرات بنیادین و ویژگی‌های پدیداری موجود در سطح موجودات مرکب است؛ بنابراین در PRM ویژگی‌های خردپدیداری باید بتوانند تبیینی مناسب از ویژگی‌های پدیداری در موجودات مرکبی مثل انسان داشته باشند.

۱. تضاد درونی بودن ویژگی‌های پدیداری با حیث التفاتی داشتن ویژگی‌های پدیداری

یکی از ملاحظات درباره PRM این است که حالات ذهنی پدیداری دارای محتوای التفاتی هستند؛ یعنی درباره چیزی از امور جهان هستند. به طور خاص طبق نظریه بازنمودگرایی، همه حالات ذهنی به‌ویژه حالات پدیداری، حالات بازنمودی هستند (درتسکی، ۱۹۹۵، ص xii)، چه به این صورت که حالت پدیداری نوع ویژه‌ای از محتوای بازنمودی باشد یا بر نوع ویژه‌ای از محتوای بازنمودی سوپروین شده باشد. بنابراین این پرسش جدی مطرح می‌شود که: ویژگی‌های پدیداری با این شرایط (بازنمودی بودن) چگونه می‌تواند شرط درونی بودن را در نظریه یگانه‌نگاری راسلی تأمین کند؟

چالمرز صورت این اشکال را در قالب ناهماهنگی سه گزاره زیر بیان کرده است:

۱. ویژگی‌های پدیداری همسنگ با ویژگی‌های بازنمودی هستند.
۲. ویژگی‌های پدیداری محدودند.
۳. ویژگی‌های بازنمودی گسترده‌اند (چالمرز، ۲۰۱۰، ص ۳۵۴).

برای غلبه بر این اشکال، یکی از اولین راهکارها نفی بازنمودگرایی است که کسانی چون *ند بلاک* (۱۹۹۰) به آن معتقدند. بلاک امکان‌پذیری گزاره‌های ۲ و ۳ را به عنوان استدلال علیه بازنمودگرایی به کار می‌گیرد (همان). به نظر بلاک مشخصه پدیداری قابل تقلیل به مشخصه‌های بازنمودی نیست؛ چراکه جنبه‌هایی از تجربه آگاهانه هستند که هرچند جهان را به گونه خاصی بازنمایی نمی‌کنند، تجربه‌ها را آن‌چنان که فی نفسه هستند، نشان می‌دهند؛ برای مثال برخی تجربه‌های پدیداری فاقد محتوای بازنمودی هستند و نیز گونه‌هایی از تجربه وجود دارند که محتوای بازنمودی مشابه، اما مشخصه پدیداری متفاوت دارند؛ مثل آنچه در فرض «طیف معکوس» نشان داده می‌شود* (نی،

* در استدلال طیف معکوس با یک آزمایش فکری شبیه استدلال زامبی مواجه هستیم؛ با این تفاوت که به جای فرض وجود یک همزاد فاقد تجربه پدیداری، با همزادی دارای تجربه پدیداری متفاوت مواجه هستیم؛ به عبارت دیگر دو موجود داریم که به لحاظ اجزای فیزیکی و محتوای بازنمودی دقیقاً شبیه هم

۲۰۱۵، ص ۳۴۸-۳۴۹).

راهکار دوم، نفی گزاره سوم و جایگزینی آن با «بازنمودگرایی محدود» است. یوریا کریگل یکی از طرفداران این نسخه از بازنمودگرایی است. طبق بازنمودگرایی محدود، دو همزاد که به لحاظ تمام اجزای فیزیکی با هم یکسان هستند، صرف نظر از ویژگی‌های محیط، دارای ویژگی‌های پدیداری یکسانی هستند و محتوای بازنمودی یکسانی را به جهان بیرونی نسبت می‌دهند.

کریگل معتقد است باید میان خصوصیت کیفی یا «پدیداری» و خصوصیت «سویژکتیویته یا فاعلیت منطری» (Perspectival Subjectivity) تفکیک قایل شد. توضیح اینکه یک ویژگی پدیداری کیفیتی است که بیان می‌کند اشیا چگونه به نظر می‌رسند. مثال شناخته شده آن، احساس و کیفیت خفاش بودن است که تامس نیگل آن را مطرح کرد. دو مورد از مهم‌ترین خصیصه‌های حالات پدیداری عبارت است از مشخصه کیفی خاص داشتن و فاعلیت منطری داشتن. وقتی در حال نوشیدن یک استکان چای خوش طعم ایرانی در کنار پنجره و در حال تماشای بارش برف زمستانی ایستاده‌اید، در حال ازسرگذراندن یک حالت پدیداری هستید که تجربه ازسرگذراندن یک کیفیت خاص درونی را به شما می‌دهد. گاهی این کیفیت خاص با فاعلیت منطری یکسان تلقی شده است؛ درحالی که این درست به نظر نمی‌رسد. تای این دو مشخصه را لازم و ملزوم هم می‌داند:

کاملاً پذیرفتنی به نظر می‌رسد که درک کاملی از نوع خاصی از تجربه یا احساسی که شما فاعل آن هستید، مستلزم دانستن کیفیت ازسرگذراندن آن نوع تجربه یا احساس است و دانستن کیفیت ازسرگذراندن تجربه مستلزم این است که شخص نظرگاه یا منظر تجربی خاصی داشته باشد (تای، ۱۹۹۵، ص ۴۷).

هستند، اما به لحاظ تجربه پدیداری دارای دو تجربه متفاوت هستند؛ مثلاً از دیدن یک گوجه قرمز، یک نفر حالت پدیداری الف را دارد و دیگری حالت پدیداری ب را دارد، در شرایطی که الف غیر از ب است.

۱۳۵

ذهن

ارزیابی انسجام درونی نظریه یگانه‌انگاری راسلی درباب رابطه ذهن و بدن

کریگل معتقد است این دو جنبه از ویژگی‌های پدیداری متمایز از یکدیگرند. او یک حالت پدیداری را به دو جنبه تحلیل می‌کند و بین آنها فرق می‌گذارد؛ برای مثال «قرمزبودن» گوجه قرمزی که شخص «الف» آن را می‌بیند، از نظر او یک خصیصه کیفی است و «برای شخص "الف" بودن»، خصیصه سوژکتیو یا فاعلی آن است. اینکه این تجربه، قرمز است کیفیت خاص آن را نمایش می‌دهد و اینکه شخص «الف» از آن آگاه است و آن را دارد، جنبه سوژکتیو آن را نشان می‌دهد (کریگل، ۲۰۰۵، ص ۲۴-۲۵).

حتی اگر بپذیریم که خصوصیت کیفی که در یک حالت پدیداری وجود دارد، بازنمایی ویژگی‌های بیرونی در قالب محتوای التفاتی است، هنوز چیزی به نام فاعلیت منطقی به بیانی که کریگل مطرح کرد، وجود دارد که جنبه درونی و غیر ارتباطی مورد نیاز در یگانه‌انگاری راسلی را تأمین می‌کند.

راه حل کریگل علی‌رغم اینکه مشکل یگانه‌انگاری راسلی را حل می‌کند، همچنان با یک اشکال اساسی‌تر به نام تحویل‌گرایی مواجه است. چالمرز که تحویل‌گرایی را برای بازنمودگرایی ضروری نمی‌داند، تلاش می‌کند تبیینی غیرتحویل‌گرا از بازنمودگرایی محدود ارائه کند. به نظر چالمرز در بازنمودگرایی غیرتحویل‌گرا، ویژگی‌های پدیداری همان ویژگی‌های بازنمودی هستند، با این تفاوت که بدون استفاده از مفاهیم پدیداری نمی‌توان آنها را درک کرد. توضیح اینکه طبق بازنمودگرایی ویژگی‌های پدیداری به شکل رابطه زیر تعریف می‌شوند:

«هر ویژگی پدیداری خاص = یک ویژگی بازنمایی کننده محتوایی خاص به روشی

خاص».

در سمت چپ رابطه بالا سه عنصر بازنمایی کردن، محتوای خاص و روش خاص وجود دارد. اگر بتوان همه این سه عنصر را بدون استفاده از مفاهیم پدیداری فهمید، آن‌گاه این توصیف از ویژگی پدیداری، توصیفی تحویل‌گراست؛ اما اگر دست‌کم یکی از این عناصر بدون مفاهیم پدیداری قابل درک نباشد، ما با یک تصویر غیر تحویل‌گرا از ویژگی‌های پدیداری مواجه هستیم. چالمرز معتقد است از سه عنصر بالا دست‌کم

عنصر روش خاص بدون استفاده از تصورات پدیداری قابل درک نیست (چالمرز، ۲۰۱۰، ص ۳۵۰).

یک راهکار دیگر برای این مسئله، استفاده از تمایز میان حالات خردپدیداری و حالات کلانپدیداری است. توضیح مطلب این است که ما می‌دانیم حالات کلانپدیداری مثل میل، اراده، تفکر، باور و غیره بازنمودی هستند؛ اما در مقابل در مورد ویژگی‌های خردپدیداری و چیستی آنها جز اینکه «چیزی وجود دارد که شبیه آن بودن است» نمی‌دانیم؛ به عبارت دیگر وجه اشتراک میان حالات کلانپدیداری و خردپدیداری تا اندازه‌ای که برای ما معلوم است، پدیداری بودن آنهاست نه چیزی بیشتر از آن. داشتن حیث التفاتی و بازنمایی در حالات کلانپدیداری پذیرفته شده است؛ اما در حالات خردپدیداری چنین چیزی اثبات نشده است؛ بنابراین این مشکل برای یگانگانگاری راسلی اساساً مطرح نیست.

۲. چگونگی تبیین آگاهی در PRM

دومین ملاحظه مهم درباره یگانگانگاری راسلی پدیداری این است که این نسخه از یگانگانگاری راسلی چگونه از عهده تبیین آگاهی پدیداری بر می‌آید؟ به عبارت دیگر در یگانگانگاری راسلی پدیداری، ویژگی‌های کلانپدیداری چه نسبتی با ویژگی‌های خردپدیداری پیدا می‌کنند؟

چالمرز برای بیان رابطه حقایق خردپدیداری و کلانپدیداری از اصطلاح «زمینه‌سازی» استفاده می‌کند. توضیحات بسیار مختصری که وی برای تبیین این رابطه ارائه می‌کند، به حدی نیست که فهم روشن و دقیقی از آن به دست دهد؛ اما در توضیح زمینه‌سازی، آن را یک رابطه «ساختن» متافیزیکی می‌داند. چالمرز در مقام توضیح این رابطه از مثال فیزیکی‌انگارانه استفاده می‌کند. فیزیکی‌انگار غیر تحویل‌گرا معتقد است انباشت حقایق خردفیزیکی به هر شکل، منجر به آگاهی می‌شود. پس می‌توان گفت آگاهی در حقایق فیزیکی زمینه‌سازی شده است؛ به عبارت دیگر بنیاد حقایق مربوط به آگاهی بر حقایق فیزیکی استوار است به شرط آنکه آگاهی، کاملاً به واسطه

«به‌دست‌آمدن» حقایق فیزیکی به دست آمده باشد. لازمه چنین رابطه‌ای، برقراری ضرورت متافیزیکی بین حقایق مربوط به آگاهی و حقایق فیزیکی است؛ به گونه‌ای که برای جهانی که از لحاظ فیزیکی کاملاً شبیه ماست، امکان نداشته باشد که به لحاظ پدیداری شبیه جهان ما نباشد (چالمرز، ۲۰۱۵، ص ۲۴۸). با این مثال روشن می‌شود که رابطه «ساختن» بین حقایق خردپدیداری و کلان‌پدیداری چگونه تصویر خواهد شد:

[یگانه‌انگاری راسلی پدیداری] کم و بیش به این معناست که کلان‌تجربه [حقیقت کلان‌پدیداری] توسط خردتجربه [حقیقت خردپدیداری] ساخته شده است یا توسط خردتجربه تحقق یافته است. طبق این نگاه، حقایق کلان‌پدیداری به واسطه حقایق خردپدیداری به دست می‌آیند، تقریباً به همان معنایی که ماده‌گرایان [غیر تحویل‌گرا] معتقدند حقایق کلان‌پدیداری به واسطه حقایق خردفیزیکی به دست می‌آیند. به عبارت روشن‌تر طبق [نسخه] سازنده خردتجربه‌ها به هر طریق، به هم افزوده می‌شوند تا کلان‌تجربه را به بار بیاورند (همان، ص ۲۵۳).

این توضیحات در واقع تبیین یک نسخه از PRM است که یگانه‌انگاری راسلی پدیداری سازنده نامیده می‌شود؛ یعنی نسخه‌ای که رابطه میان حقایق خردپدیداری و کلان‌پدیداری را رابطه «ساختن» معرفی می‌کند.

فیلیپ گوف معتقد است رابطه زمینه‌سازی یک رابطه تبیینی غیر علی است که به‌دست‌آمدن حقایق یا اشیا به واسطه یکدیگر را بیان می‌کند (گوف، ۲۰۱۷، ص ۴۲). حقیقت «الف» حقیقت «ب» را زمینه‌سازی می‌کند اگر و تنها اگر «ب» به وسیله به‌دست‌آمدن «الف» به دست آید. عبارت «به وسیله» برای بیان این ایده شهودی پیش‌نظریه‌ای است که چیزی می‌تواند درست باشد؛ زیرا چیز دیگری درست است (همو، ۲۰۱۵، ص ۳۸۱). فرض کنید علی، مهرداد و بهروز در منزل دوستشان حسین، شیرینی و شربت خورده‌اند و به او تبریک گفته‌اند و هدیه داده‌اند و شب را به شادی و سرور گذرانده‌اند. از این شرایط بر می‌آید که گویا جشنی وجود داشته است - مثلاً جشن تولد یا فارغ‌التحصیلی یا ازدواج یا غیره. پس جشنی وجود داشته است، چون

علی، مهرداد و بهروز در منزل حسین شیرینی خورده‌اند و هدیه داده‌اند و علی، مهرداد و بهروز شیرینی خورده‌اند و هدیه داده‌اند و شادی کرده‌اند، چون جشن بوده است. کلمه «چون» اینجا به معنای وجود یک رابطه علی نیست. شیرینی خوردن و هدیه دادن و شادی کردن علی، مهرداد و بهروز در منزل حسین، علت جشن نیست و بالعکس. گوف معتقد است اینجا رابطه «ساختن» وجود دارد؛ ولی رابطه علی وجود ندارد. شیرینی خوردن و هدیه دادن و شادی کردن علی، مهرداد و بهروز در منزل حسین، سازنده مراسم جشن است؛ ولی رابطه علی میان آنها نیست و از طرفی آن جشن هم چیزی اضافه بر شیرینی خوردن و هدیه دادن و شادی کردن علی، مهرداد و بهروز در منزل حسین نیست. بنابراین از نظر وی یکی از مؤلفه‌های زمینه‌سازی آن است که حقیقت ساخته شده، وجودی و رای مؤلفه یا مؤلفه‌های سازنده‌اش نباشد (همو، ۲۰۱۷، ص ۴۳-۴۲).

رابطه «ساختن» به دو شکل کلی و جزئی (کامل و ناقص) قابل تصور است. در شکل جزئی، حقایق خردپدیداری تماماً حقایق کلان‌پدیداری را زمینه‌سازی نمی‌کنند، بلکه صرفاً بخشی از این نقش را به عهده دارند و ممکن است حقایق خردفیزیکی نیز در این نقش با آنها شریک باشند. در شکل کلی، حقایق کلان‌پدیداری تماماً به واسطه حقایق خردپدیداری و بدون مشارکت هیچ عنصر دیگری زمینه‌سازی می‌شود (چالمرز، ۲۰۱۵، ص ۲۴۸). به طور طبیعی فیزیکی‌انگار نمی‌تواند حقایق فیزیکی را دارای نقش جزئی در بنیاد نهادن حقایق کلان‌پدیداری بداند؛ اما یگانگانگاری راسلی به هر دو شکل جزئی و کلی می‌تواند معتقد به این باشد که حقایق کلان‌پدیداری در حقایق خردپدیداری زمینه‌سازی شده‌اند.

[نسخه] سازنده [یگانگانگاری راسلی] انگاره‌ای است که طبق آن کلان‌تجربه (به صورت کلی یا جزئی) در خردتجربه بنیاد نهاده شده است. در این نگاه ممکن است کلان‌تجربه کاملاً در خردتجربه بنیاد نشود؛ برای مثال ممکن است کلان‌تجربه در خردتجربه به اضافه ویژگی‌های دیگر ساختاری یا کارکردی بنیاد شود (همان، ص ۲۵۳).

نسخه سازنده PRM با یک مشکل جدی به نام «مسئله ترکیب» مواجه است. این مسئله را در قسمت بعدی بررسی می‌کنیم.

۳. مسئله ترکیب

مسئله ترکیب در واقع پرسش از این است که چگونه ترکیب چند ویژگی خرد پدیداری منجر به شکل‌گیری یک ویژگی کلان پدیداری می‌شود؟ «درک اینکه چگونه تعدادی از تجربه‌های جداگانه اشیای مختلف می‌توانند ترکیب و منجر یک تجربه متمایز شوند که مالک آن شیء مرکب است، حداقل آسان نیست» (همان، ص ۲۶۶). آگاهی پدیداری در انسان که امری است یکپارچه و پیچیده، چگونه از کنار هم قرار گرفتن آگاهی‌های خرد پدید می‌آید؟ فاعلیت چندگانه‌ای که در چند حقیقت خرد پدیداری وجود دارد، چگونه در فاعل واحدی مثل یک انسان وحدت پیدا می‌کند؟ نسبت فاعل‌های چندگانه با فاعل واحد، بعد از ترکیب، چگونه خواهد بود؟ آیا فاعل‌های متکثر از بین می‌روند و فاعل جدید پدید می‌آید یا اینکه بعد از ترکیب نیز فاعل‌های خرد وجود دارند؟

به نظر می‌رسد سختی تبیین اینکه چگونه آگاهی کلان پدیداری از آگاهی خرد پدیداری به وجود می‌آید، حداقل از مسئله سخت آگاهی، یعنی چگونگی پدید آمدن آگاهی از ماده ناآگاه آسان‌تر است. در هر صورت پیچیدگی این مسئله در حدی است که آن را مهم‌ترین اشکال نظریه یگانه‌انگاری راسلی می‌دانند (بنوفسکی، ۲۰۱۸، ص ۲۲) و چالمرز معتقد است بهترین دلیل برای نپذیرفتن یگانه‌انگاری راسلی است. البته چالمرز به یافتن راه حل این مشکل به شدت امیدوار است (همان، ص ۱۴۷).

طرح اولیه این مسئله، به کتاب اصول روان‌شناسی ویلیام جیمز (۱۸۹۵) بر می‌گردد. بعدها در سال ۱۹۹۵ ویلیام زیگر در مقاله «آگاهی، اطلاعات و همه‌روان‌دارانگاری» (Consciousness, Information, and Panpsychism) آن را مسئله ترکیب نام نهاد. استولجر نیز در سال ۲۰۰۱ در مقاله «استدلال تصورپذیری و دو تلقی از امر فیزیکی»، از این مسئله با عنوان «ناهماهنگی ساختاری» (Structural Mismatch) یاد کرده است.

ویلیام جیمز این اشکال را در نقد «نظریه یکپارچگی واحدهای ذهنی» (Mind-Dust Theory) مطرح کرد که حالات ذهنی را ترکیب‌هایی از حالات ذهنی اولیه (بنیادین) در نظر می‌گیرد (همو، ۲۰۱۷، ص ۱۷۹). جیمز معتقد است اگر یکصد خردتجربه را با هم در نظر بگیریم و به هر شکل ممکن آنها را به هم نزدیک و با هم ترکیب کنیم، این تجربه‌ها هر کدام همانند قبل، حبس شده در پوسته خودش، بدون پنجره و در غفلت از چیستی دیگر تجربه‌ها باقی می‌ماند. در چنین شرایطی ادعای اینکه از اجتماع این یکصد تجربه آگاهانه، یک تجربه آگاهانه جدید پدید می‌آید، چگونه قابل توجیه است؟ چگونه آگاهی جدید از آگاهی‌های قبلی قابل استنتاج است؟ به نظر جیمز، اینکه واحدهای ذهنی بتوانند با هم ترکیب و یکپارچه شوند، به لحاظ منطقی نامعقول است؛ چراکه «مشخصه اصلی همه ترکیب‌هایی را که ما می‌شناسیم، کنار می‌گذارد». مرکب‌ها پدیده‌هایی هستند متشکل از واحدهایی که در مجاورت چیزی غیر خودشان قرار گرفته‌اند و بدون این مشخصه، مفهوم ترکیب هیچ معنایی ندارد (جیمز، ۱۹۸۵، ص ۱۵۷). گو اینکه به نظر او ترکیب به یک محور وحدت نیاز دارد و بدون آن امکان ترکیب نیست. جیمز، ترکیب‌هایی مثل دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن را که منجر به پدیده «آب» می‌شوند، ترکیب حقیقی نمی‌داند. در این شرایط هرگز نمی‌توان ویژگی‌های جدید را از عناصر قدیم، استنتاج کرد یا به هر معنای معقولی بتون گفت که آن عناصر، این نتیجه را به وجود آورده‌اند (همان، ص ۱۶۰).

هیچ تعداد ممکن از اشیا (اعم از نیروها، ذرات مادی یا عناصر ذهنی) نمی‌توانند خودشان را با یکدیگر مجتمع کنند. هر کدام در مجموع همانی که همیشه بوده‌اند، باقی می‌مانند و اجتماع آنها فقط برای رهگذری وجود دارد که بر حسب اتفاق چشمش به واحدها و مجموعه افتاده و آنها را این‌گونه دیده است... به اینکه ترکیب H_2 و O خودشان را در «آب» ترکیب می‌کنند و ویژگی جدیدی به نمایش می‌گذارند، اشکالی نمی‌شود [در حالی که] آنها چنین کاری نمی‌کنند. «آب» فقط اتم‌های قدیمی در موقعیت جدید است، $H-O-H$. ویژگی‌های جدید، تنها آثار ترکیب‌شده آنهاست، وقتی

که با واسطه‌ای خارجی مثل اندام‌های حسی ما در این موقعیت قرار می‌گیرند (همان، ص ۱۵۸-۱۵۹).

خلاصه مشکل ترکیب از نظر جیمز این است که ترکیب اتم‌های تجربه (خرد تجربه‌ها) نمی‌تواند تجربه‌های سطح بالاتر (کلان تجربه‌ها) را ایجاد کند (همان، ص ۱۶۱). به عبارت دیگر صرف تجمع تجربه‌ها سبب ایجاد تجربه بیشتر و صرف اجتماع ذهن‌ها، باعث ایجاد ذهن‌های بیشتر نمی‌شود (چالمرز، ۲۰۱۷، ص ۲).

حالت‌های پدیداری دارای مشخصه‌هایی مثل فاعل، کیفیت متمایز و ساختار پیچیده و خاص هستند. بر اساس این مشخصه‌ها می‌توان مسئله ترکیب حالت‌های پدیداری را به سه زیر مسئله تقسیم کرد: مسئله ترکیب فاعل، مسئله ترکیب کیفیت و مسئله ترکیب ساختار. مسئله ترکیب فاعل این است که چگونه ترکیب خرد فاعل‌ها و ایجاد کلان فاعل امکان‌پذیر است؟ با استفاده از مثال ویلیام جیمز می‌توان مسئله را این گونه بیان کرد: چگونه تجمع صد خرد فاعل آگاه، منجر به پدید آمدن کلان فاعل صدویکم می‌شود؟ مسئله ترکیب کیفیت این است که چگونه ترکیب خرد کیفیت‌ها منجر به پدید آمدن یک کلان کیفیت مثل آگاهی در انسان یا حیوان می‌شود؟ چگونه ترکیب مثلاً صد کیفیت خرد پدیداری متفاوت، کیفیت کلان پدیداری صدویکم ایجاد می‌شود؟ مسئله ساختار نیز به همین شکل طرح می‌شود (همو، ۲۰۱۶، ص ۱۸۳-۱۸۲).

در عین حال به نظر می‌رسد چنان‌که برخی نویسندگان نیز اشاره کرده‌اند، مسئله اصلی از بین سه مسئله بالا، مسئله ترکیب فاعل است. این مسئله به عنوان محور اصلی جدی‌ترین چالش برای یگانه‌انگاری راسلی پدیداری است (گوف، ۲۰۱۶، ص ۳۰۰). در واقع می‌توان گفت مسئله ترکیب کیفیت و ساختار، بیشتر از آنکه اشکال به یگانه‌انگاری راسلی پدیداری باشد، نوعی ابهام است. ابهام در اینکه کیفیت و ساختار مرکب از یکصد کیفیت و ساختار خرد چگونه خواهد بود؟ مثل اینکه در حقایق غیر پدیداری چگونگی ترکیب کیفیت یکصد بو یا مزه نهایتاً چگونه خواهد بود. برخی نویسندگان این گونه مسائل را، مسائل آسان ترکیب نام‌گذاری کرده‌اند (بنوفسکی، ۲۰۱۸،

ص ۴). در مورد ترکیب فاعل اما مسئله بیش از این است. مسئله این است که ترکیب فاعل‌های خرد و تشکیل فاعل واحد اساساً تصورپذیر نیست و به همین علت نیز آن را مسئله سخت ترکیب نام نهاده‌اند (همان). اینکه ترکیب تعداد خاصی از فاعل‌های خرد، وجود فاعل جدیدی را ضروری بسازد، غیر ممکن به نظر می‌آید.

آسان نیست درک کنیم که چطور بخشی از تعداد زیادی از سیستم‌های خردفیزیکی تقسیم‌ناپذیر که هر کدام دارای ویژگی‌های مقوم‌پدیداری خودشان هستند، بتوانند به این فاعل تجربه با ساختاری ارزشمند و مشخص چیزی اضافه کند. آیا نباید انتظار چیزی شبیه به یک مجموعه ناصاف و غیر یکپارچه از امور پدیداری را داشت؟ (چالمرز، ۲۰۱۰، ص ۱۳۶).

فیلیپ گوف (۲۰۰۹) صورت‌بندی دقیق‌تر مسئله ترکیب را در قالب استدلال تصورپذیری انجام داده است. بر این اساس اگر عطف همه حقایق خردفیزیکی و خردپدیداری را «خف» و «خپ» در نظر بگیریم و حقایق کلان‌پدیداری را «کپ» نام‌گذاری کنیم، صورت‌بندی مسئله ترکیب به صورت زیر خواهد بود:

- ۱) «خف» و «خپ» همراه با نقیض «کپ» تصورپذیر است.
- ۲) اگر «خف» و «خپ» همراه با نقیض «کپ» تصورپذیر باشد، آن‌گاه «خف» و «خپ» همراه با نقیض «کپ» امکان‌پذیر است.
- ۳) اگر «خف» و «خپ» همراه با نقیض «کپ» امکان‌پذیر باشد، آن‌گاه یگانگانگاری راسلی پدیداری غلط است.
- ۴) پس یگانگانگاری راسلی پدیداری غلط است.

مقدمه اصلی و کلیدی این استدلال، مقدمه اول است. بر اساس این مقدمه زامبی یگانگانگار راسلی پدیداری تصورپذیر است، موجودی که به لحاظ خردفیزیکی و خردپدیداری کاملاً شبیه ما است، اما فاقد حالت‌های کلان‌پدیداری است. در توجیه صدق مقدمه اول می‌توان با الهام از ویلیام جیمز، گفت هیچ مجموعه‌ای از اشیای آگاه، وجود یک فاعل آگاه بیشتر را ضروری نمی‌کند (همو، ۲۰۱۵، ص ۲۶۶).

به نظر چالمرز خلأ نظری که پاسخ به مسئله ترکیب را سخت کرده است، عدم دسترسی به اصولی است که طبق آن ویژگی‌های پدیداری می‌توانند ترکیب شوند؛ چنان‌که در مورد ترکیب ویژگی‌های فیزیکی تا اندازه زیادی این توان وجود دارد (همو، ۲۰۱۰، ص ۱۳۶).

۵. مشکل همه‌روان‌دارانگاری

یکی از اشکالات مطرح شده درباره یگانه‌انگاری راسلی پدیداری این است که لازمه این نسخه از یگانه‌انگاری راسلی آگاه‌دانستن همه اشیا یا اصطلاحاً «همه‌روان‌دارانگاری» است. بر این اساس باید بپذیریم چیزهایی وجود دارد که شبیه الکترون بودن، سنگ بودن و برج ایفل بودن است. این دیدگاه در نگاه اول به شدت بعید و غیر شهودی به نظر می‌آید. جان سرل معتقد است این دیدگاه صریحاً نادرست است و مثل آن است که کسی بگوید دو به اضافه دو مساوی هفت است (سرل، ۱۹۹۷، ص ۱۵۶). به نظر چالمرز غیر شهودی یا عجیب بودن، اشکال خیلی جدی‌ای نیست و نباید خیلی به آن اعتنا کرد؛ چراکه همه دیدگاه‌های مربوط به آگاهی تا اندازه‌ای عجیب و غریب هستند (چالمرز، ۲۰۱۵، ص ۲۴۷). برخی نظریه‌های فیزیکی مثل مکانیک کوانتوم نیز حدی از رازآلود بودن، ابهام و خلاف شهود بودن را دارند و این باعث نشده که کنار گذاشته شوند (آلتر و ناگاساوا، ۲۰۱۵، ص ۴۴۶).

همه‌روان‌دارانگاری دو قرائت قوی و ضعیف دارد. در شکل قوی که کمتر قابل پذیرش است، هر چیزی حتی حقایق انتزاعی مثل اعداد و چیزهایی مثل سنگ‌ها نیز دارای ذهن‌مندی هستند. طبیعتاً کمتر کسی به این نوع همه‌روان‌دارانگاری باور دارد. در شکل ضعیف همه‌روان‌دارانگاری که چالمرز معتقد است برای یگانه‌انگاری راسلی پدیداری کفایت می‌کند، تنها برخی از انواع اشیا بنیادین فیزیکی مثل کوارک‌ها و فوتون‌ها و غیره دارای حالت‌های ذهنی هستند (چالمرز، ۲۰۱۵، ص ۲۴۶-۲۴۷). البته معلوم نیست تقسیم همه‌روان‌دارانگاری به ضعیف و قوی تا چه حد می‌تواند از خلاف شهود بودن و عجیب بودن این نظریه بکاهد؛ چراکه آگاه‌دانستن چیزی مثل ذرات

بنیادین فیزیکی نیز هزینه توجیهی بالایی دارد. بر این اساس برخی نویسندگان پیشنهاد کرده‌اند به جای همه‌روان‌دارانگاری، از اصطلاح «همه‌تجربه‌دارانگاری» (Panexperientialism) استفاده شود (روزنبرگ، ۲۰۰۴، ص ۹۱). چالمرز معتقد است این گونه نام‌گذاری، برای متمایز شدن از دیگر انواع همه‌روان‌دارانگاری است که مثلاً مستلزم تفکر کردن یا استدلال کردن است (چالمرز، ۲۰۱۵، ص ۲۴۷).

ج) یگانگانگاری راسلی مقوم‌پدیداری

پیشنهاد جایگزین برای PRM که اشکال همه‌روان‌دارانگاری به آن وارد نباشد، یگانگانگاری راسلی مقوم‌پدیداری (ProtoPhenomenal Russellian Monism) است که چالمرز آن را پیشنهاد کرده است. این نسخه را که بهترین نسخه شناخته شده یگانگانگاری راسلی قلمداد می‌شود (استابنبرگ، ۲۰۱۸)، چالمرز این گونه توصیف می‌کند:

شاید دسته دیگری از ویژگی‌های بنیادین جدید وجود داشته باشند که ویژگی‌های پدیداری از آن مشتق شده‌اند. این ویژگی‌ها نمی‌توانند فیزیکی باشند، بلکه ویژگی‌های غیر فیزیکی جدیدی هستند که ویژگی‌های پدیداری منطقیاً بر آنها سوپروین می‌شود. چنین ویژگی‌هایی می‌تواند به همان شکلی که ویژگی‌های فیزیکی پایه، به ویژگی‌های غیر پایه مرتبط هستند، با تجربه مرتبط باشند. ما می‌توانیم این ویژگی‌ها را ویژگی‌های مقوم‌پدیداری بنامیم؛ چراکه ذاتاً پدیداری نیستند، بلکه باهم می‌توانند منجر به ویژگی‌های پدیداری شوند (چالمرز، ۱۹۹۶، ص ۱۲۷-۱۲۶).

یگانگانگاری راسلی مقوم‌پدیداری نسخه‌ای از یگانگانگاری راسلی است که ویژگی‌های درونی ذرات بنیادین در آن، پدیداری نیستند؛ اما فیزیکی هم نیستند. اینکه ویژگی‌های مقوم‌پدیداری چه ماهیتی دارند، روشن نیست اما تعریفی که چالمرز از آنها ارائه می‌کند، این است که: «ویژگی‌های خاصی هستند که پدیداری نیستند؛ یعنی چیزی وجود ندارد که شبیه مقوم‌پدیداری بودن باشد؛ اما این ویژگی‌های وقتی که در ساختاری مناسب قرار بگیرند، می‌توانند مجتمعاً ویژگی‌های پدیداری را بسازند»

(چالمرز، ۲۰۱۵، ص ۲۵۹).

ممکن است گفته شود چنین تعریفی، همه نسخه‌های فیزیکی‌انگاری را شامل می‌شود؛ این در حالی است که به نظر می‌رسد چالمرز نوع خاص و متفاوتی از ویژگی‌ها را مد نظر دارد. چالمرز در پاسخ به این نگرانی تعریف را مقید به دو قید می‌کند:

۱. ویژگی‌های مقوم پدیداری متمایز با ویژگی‌های فیزیکی ساختاری هستند.
۲. یک تلازم پیشینی از حقایق مربوط به ویژگی‌های مقوم پدیداری به حقایق مربوط به ویژگی‌های پدیداری وجود دارد که باعث ساخته شدن ویژگی‌های پدیداری می‌شود (همان، ص ۲۶۰).

بر این اساس یگانه‌انگاری راسلی مقوم پدیداری را می‌توان به صورت زیر بازنویسی کرد:

PPRM - یگانه‌انگاری راسلی مقوم پدیداری در جهان ممکن w صادق است اگر و تنها اگر حداقل «برخی» ذرات بنیادین فیزیکی در این جهان، غیر از ویژگی‌های فیزیکی ساختاری P ، برخی ویژگی‌های مقوم پدیداری داشته باشد؛ به گونه‌ای که این ویژگی‌های مقوم پدیداری، پایه تمام ویژگی‌های فیزیکی آن ذرات بنیادین و نیز پایه تمام ویژگی‌های کلان پدیداری در آن جهان باشند.

اگر ویژگی‌های مقوم پدیداری فیزیکی و پدیداری نیستند، پس با نوع جدیدی از ویژگی‌های بنیادین مواجه هستیم. بنابراین این نسخه از یگانه‌انگاری راسلی را می‌توان به نوعی دوگانه‌انگاری دانست. یک دوگانگی بین ویژگی‌های ساختاری-توانشی (که توسط نظریه فیزیکی بیان می‌شوند) و ویژگی‌های مقوم پدیداری (که مسئول آگاهی هستند) باقی می‌ماند (همو، ۲۰۰۲، ص ۲۶۶-۲۶۵).

غیر از مشکل همه‌روان‌دارانگاری که **PPRM** آن را کنار گذاشته است، به دلیل اینکه ویژگی‌های مقوم پدیداری دارای حیث التفاتی نیستند، مشکل تضاد درونی بودن با حیث التفاتی داشتن که برای **PRM** وجود داشت، برای **PPRM** وجود ندارد.

در ادامه به این مسئله خواهیم پرداخت که تبیین آگاهی بر اساس ویژگی‌های مقوم پدیداری چگونه خواهد بود.

۱. چگونگی تبیین آگاهی در یگانه‌انگاری راسلی مقوم پدیداری

در PPRM ما دو دسته ویژگی داریم که باید کیفیت رابطه آنها را تبیین کنیم. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: ویژگی‌های مقوم پدیداری و ویژگی‌های پدیداری (ویژگی‌های کلان‌پدیداری).

مشابه PRM رابطه پیشنهادی چالمرز در PPRM نیز رابطه «ساختن» است. ویژگی‌های مقوم پدیداری سازنده ویژگی‌های پدیداری مثل آگاهی هستند. به عقیده چالمرز ویژگی‌های پدیداری بر ویژگی‌های مقوم پدیداری سوپروین هستند. ویژگی‌های مقوم پدیداری وقتی با ترکیب خاصی کنار یکدیگر قرار بگیرند، منجر به ظهور ویژگی‌های پدیداری می‌شوند. این ویژگی‌ها در جهان فیزیکی پخش شده‌اند و اگر چیزی مثل سنگ، دارای آگاهی پدیداری نیست (یعنی چیزی وجود ندارد که شبیه سنگ‌بودن باشد) تنها به دلیل آن است که ویژگی‌های مقوم‌پدیداری‌ای که زمینه‌ساز ویژگی‌های فیزیکی ساختاری سنگ هستند، به روشی ترکیب نشده‌اند که بتواند منجر به ظهور حالت پدیداری بشود (آلتر و ناگاساوا، ۲۰۱۵، ص ۴۳۳).

۲. مسئله ترکیب برای یگانه‌انگاری راسلی مقوم پدیداری

چنان‌که گذشت، طرح اولیه مسئله ترکیب توسط به ویژگی‌های پدیداری اختصاص داشت. اکنون این پرسش جا دارد که وقتی ویژگی‌های درونی از نوع مقوم پدیداری باشند که نه پدیداری هستند و نه فیزیکی، آیا باز هم مشکل ترکیب وجود خواهد داشت یا خیر؟ بر این اساس که این ویژگی‌ها پدیداری نیستند، نسبت آنها با ویژگی‌های پدیداری به ویژگی‌های فیزیکی نزدیک می‌شود. اما- چنان‌که گذشت- یک تفاوت جدی نیز با ویژگی‌های فیزیکی دارند: یک استلزام پیشینی از ویژگی‌های مقوم پدیداری به ویژگی‌های پدیداری وجود دارد که این استلزام بین ویژگی‌های فیزیکی و پدیداری وجود ندارد (چالمرز، ۲۰۱۵، ص ۲۶۰). این استلزام پیشینی در تعریف

ویژگی‌های مقوم پدیداری مندرج است. طبق تعریف پیش‌گفته، این ویژگی‌ها وقتی در ساختار مناسب قرار بگیرند، می‌توانند با هم ویژگی‌های پدیداری را بسازند؛ در حالی که ویژگی‌های فیزیکی ضرورتاً منجر به حقیقت پدیداری نمی‌شوند.

هرچند ویژگی‌های مقوم پدیداری فاعل شناسا ندارند تا مشکل ترکیب فاعل ایجاد شود، جای این پرسش وجود دارد که چگونه ویژگی‌های مقوم پدیداری می‌توانند منجر به ساخته‌شدن تجربه یا حقیقت پدیداری بشوند. شاید بتوان گفت مسئله ترکیب در این حالت این است که چگونه ممکن است ترکیب ذراتی که به‌تنهایی مُدرک و آگاه نیستند، بتوانند مدرک و فاعل شناسا بسازد.

بیان این اشکال با استفاده از شکل استدلال تصویرپذیری به صورت زیر خواهد بود:

- (۱) «ف & مپ» + نقیض «پ» تصویرپذیر است.
- (۲) اگر «ف & مپ» و «ف» + نقیض «پ» تصویرپذیر است، آنگاه «ف & مپ» + نقیض «پ» امکان‌پذیر است.
- (۳) اگر «ف & مپ» + نقیض «پ» امکان‌پذیر باشد، PPRM سازنده غلط است.
- (۴) پس PPRM سازنده غلط است.

در این استدلال «ف & مپ» عطف همه حقایق میکروفیزیکی و مقوم پدیداری است و «پ» یک حقیقت پدیداری است.

مقدمه کلیدی این استدلال، مقدمه اول است که وجود زامبی‌های مقوم پدیداری را بیان می‌کند. زامبی‌های مقوم پدیداری موجوداتی هستند که در ویژگی‌های مقوم پدیداری در سطح میکروفیزیکی مثل ما، اما فاقد آگاهی هستند. برای توجیه این مقدمه می‌توان به شکاف غیر فاعل / فاعل استناد کرد؛* به این معنا که هیچ مجموعه‌ای از حقایق درباره غیر فاعل‌ها نمی‌تواند باعث ضرورت یافتن یک فاعل آگاه شود. توجیه دیگری که برای این مقدمه می‌توان طرح کرد، شکاف غیر کیفی/کیفی است؛ به این معنا

* در مسئله ترکیب برای PRM با شکاف فاعل - فاعل مواجه بودیم.

که ویژگی‌های پدیداری ویژگی‌هایی کیفی هستند و هیچ حقیقت غیر کیفی‌ای نمی‌تواند باعث ضرورت یافتن حقایق کیفی بشود (همان، ص ۲۶۹).

مشابه PRM اینجا نیز گزینه غیر ترکیبی نوحاستگی می‌تواند مطرح باشد و البته با تحلیل مشابهی مواجه است که آن را تکرار نمی‌کنم.

نتیجه‌گیری

دو نسخه اصلی از نظریه یگانه‌انگاری راسلی، یعنی یگانه‌انگاری راسلی پدیداری (PRM) و یگانه‌انگاری راسلی مقوم‌پدیداری (PPRM) در این مقاله معرفی شد و مورد ارزیابی قرار گرفت. بررسی‌ها نشان داد نسخه «PRM» مشکل تضاد میان پدیداری بودن ویژگی‌های درونی و التفاتی بودن این ویژگی‌ها جدی نیست و مسئله خاصی برای این نظریه ایجاد نمی‌کند. مسئله ترکیب البته به عنوان مشکلی جدی درباره این نسخه مطرح است، هرچند به اندازه مسئله سخت آگاهی لاینحل به نظر نمی‌رسد. مشکل سوم این نسخه، همه‌روان‌دارانگاری است که اگر بپذیریم جدی است، می‌توان برای عبور از آن، نسخه دیگر این نظریه یعنی «PPRM» را پذیرفت که با این مسئله مواجه نیست. درباره این نسخه از نظریه باید گفت علی‌رغم آنکه نسبت به نسخه قبلی کم‌اشکال‌تر به نظر می‌رسد؛ کماکان با مشکل جدی ترکیب مواجه است و باید گفت جدی‌ترین ضعف این نظریه است.

۱۴۹

ذهن

ارزیابی انسجام درونی نظریه یگانه‌انگاری راسلی درباب رابطه ذهن و بدن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. Alter, T. & Nagasawa, N. (Eds.); **Consciousness in the Physical World**; New York: Oxford University Press, 2015.
2. Alter, T. & Nagasawa, N.; "What Is Russellian Monism?", in **Alter & Nagasawa**; 2015.
3. Alter, T. & Pereboom, D.; "Russellian Monism", The Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2019 (Fall 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.); URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2019/entries/russellian-onism/>>.
4. Russell, Bertrand; **Human Knowledge: Its Scope and Limits**; London: George Allen & Unwin, 1948.
5. Block, N.; "On a Confusion About a Function of Consciousness", **Behavioral and Brain Sciences**; 18 (2), 1995, pp.227–287.
6. Chalmers, D.; **the Conscious Mind: In Search of a Fundamental Theory**; New York: Oxford University Press, 1996.
7. Chalmers, D. J.; "Consciousness and Its Place in Nature", in Chalmers, D.; **Philosophy of Mind: Classical and Contemporary Readings**; New York: Oxford University Press, 2002.
8. Chalmers, D. J.; "Panpsychism and Panprotopsyism", in **Alter & Nagasawa**; 2015.
9. Davidson, D.; "Mental Events", in Davidson, D.; **Essays on Actions and Events**; Oxford: Oxford University Press, 1970, pp.207–223.
10. Kind, A.; "Pessimism about Russellian Monism", in **Alter & Nagasawa**; 2015.
11. Kriegel, Uriah; "Naturalizing Subjective Character", **Philosophy and Phenomenological Research**; Vol.71, No.1, 2005, pp.23-57.
12. Kripke, S.; "Naming and Necessity", Cambridge, MA: Harvard University Press, 1972.
13. Stubenberg, L.; "Russell, Russellian Monism, and Panpsychism", in **Alter & Nagasawa**; 2015.
14. Maxwell, G.; "Rigid Designators and Mind–Brain

- Identity", in **Alter & Nagasawa**; 2015.
15. Montero, B.; "Russellian Physicalism", in **Alter & Nagasawa**; 2015.
 16. Ney, A.; "A Physicalist Critique of Russellian Monism", in **Alter & Nagasawa**; 2015.
 17. Lewis, D.; "Psychophysical and Theoretical Identifications", **Australasian Journal of Philosophy**; 50, 1972, pp.249–58.
 18. Lewis, D.; "On the Plurality of Worlds" Oxford: Blackwell, **Australasian Journal of Philosophy**; 50, 1986, pp.249–58.
 19. Pereboom, D.; **Consciousness and the Prospects of Physicalism**; New York: Oxford University Press, 2011.
 20. Russell, B.; **The Analysis of Matter**; London: Kegan Paul, 1927.
 21. Russell, B.; **My Philosophical Development**; London: George Allen & Unwin, 1959.
 22. Smart, J. J. C.; "Sensations and brain processes", **Philosophical Review**; 68, 1959, pp.141–56.
 23. Tye, M.; **Ten Problems of Consciousness**; Cambridge: MIT Press, 1995.



پښتو ښکته ځاښه علوم انساني و مطالعات فرښکته
پرتال جامع علوم انساني